

1. Könige 19

Persian Standard Bible of 1895 (Old Persian)



- 1 و آخاب ، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده، و چگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود، خبر داد.
- 2 و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت، جان تو رامثل جان یکی از ایشان نسازم.»
- 3 و چون این را فهمید، برخاست و به جهت جان خود روانه شده، به بئرِشبع که در یهوداست آمد و خادم خود را در آنجا وا گذاشت.
- 4 و خودش سفر يك روزه به بیابان کرده، رفت و زیر درخت اَرْدَجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: «ای خداوند بس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم.»
- 5 و زیر درخت اَرْدَج دراز شده، خوابید. و اینک فرشته‌ای او را لمس کرده، به وی گفت: «برخیز و بخور.»
- 6 و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای داغ و کوزه‌ای از آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید.
- 7 و فرشتهٔ خداوند بار دیگر برگشته، او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است.»
- 8 پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراک، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت.
- 9 و در آنجا به مَغاره‌ای داخل شده، شب را در آن بسر برد. و اینک کلام خداوند به وی نازل شده، او را گفت: «ای ایلیا تو را در اینجا چه کار است؟»
- 10 او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی‌اسرائیل عهد تو را ترك نموده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته، و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند، و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند.»
- 11 او گفت: «بیرون آی و به حضور خداوند در کوه بایست.» و اینک خداوند عبور نمود و بادهظیم سخت کوهها را مُنْشَق ساخت و صخره‌ها را به حضور خداوند خرد کرد؛ اما خداوند در باد نبود. و بعد از باد، زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود.
- 12 و بعد از زلزله، آتشی، اما خداوند در آتش نبود. و بعد از آتش، آوازی ملایم و آهسته.
- 13 و چون ایلیا این را شنید، روی خود را به ردای خویش پوشانیده، بیرون آمد و در دهنِ مَغاره ایستاد. و اینک هاتفی به او گفت: «ای ایلیا، تو را در اینجا چه کار است؟»
- 14 او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی‌اسرائیل عهد تو را ترك کرده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته‌اند و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند.»
- 15 پس خداوند به او گفت: «روانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد. و چون برسی، خَزائیل را به پادشاهی آرام مسح کن،
- 16 و یهوه این نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و اَلِیشع بن شافاط را که از آبل مَحْوَله است، مسح کن تا به جای تو نبی بشود.

17 و واقع خواهد شد هر که از شمشیر خَزائیل رهایی یابد، ییهُو او را به قتل خواهد رسانید و هر که از شمشیر ییهُو رهایی یابد، اَلِیشَع او را به قتل خواهد رسانید.

18 اما در اسرائیل هفت هزار نفر را باقی خواهم گذاشت که تمامی زانوهای ایشان نزد بَعْل خم نشده، و تمامی دهنهای ایشان او را نبوسیده است.»

19 پس از آنجا روانه شده، الیشع بن شافاط رایافت که شیار می‌کرد و دوازده جفت گاو پیش وی و خودش با جفت دوازدهم بود. و چون ایلِیا از او می‌گذشت، ردای خود را بر وی انداخت.

20 و او گاوها را ترك کرده، از عقب ایلِیا دوید و گفت: «بگذار که پدر و مادر خود را ببوسم و بعد از آن در عقب تو آیم.» او وی را گفت: «برو و برگرد زیرا به تو چه کرده‌ام!»

21 پس از عقب او برگشته، يك جفت گاو را گرفت و آنها را ذبح کرده، گوشت را با آلات گاوان پخت، و به کسان خود داد که خوردند و برخاسته، از عقب ایلِیا رفت و به خدمت او مشغول شد.